

جایگاه ضرب‌المثل در گویش نهاوندی (۱۲)

از: کرم‌خدا امینیان

۳۰۱- قافلَه جُمُو ، لِنگ بی تَمُو! قافلَه جنبان و پای بدون شلوار!

قافلَه جنبان یا قافلَه سالار که رئیس قافلَه است و مسئولیت حفظ جان و مال مسافران را به عهده دارد، باید چالاک و پایه رکاب و حائز همه‌ی شرایط و لوازم کار باشد. ضرب‌المثل درباره‌ی کسی به کار می‌رود که ضوابط و شرایط سرپرستی و هدایت یک گروه یا مجموعه‌ای را نداشته باشد و با شلختگی و حرکات نامعقولش مورد مسخره و استهزا واقع می‌شود. به قول حافظ:

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف گاه علوم آن مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

۳۰۲- گوشته آنخو سوا کُود! گوشت را از ناخن جدا کرد!

این مثل را درباره‌ی مردی می‌گویند که با داشتن یک یا چند فرزند، همسر خود را طلاق می‌دهد و فرزندان را از مراقبت دلسوزانه‌ی مادر محروم می‌سازد. در این ضرب‌المثل «مادر» به گوشت و «فرزند» به ناخن که از درون گوشت می‌روید، تشبیه شده است.

بنابراین مردی که با اقدام به طلاق همسرش را از بچه‌ها جدا می‌کند، مانند آن است که گوشت را که اصلی و محل رویش و نیز تکیه‌گاه ناخن‌هاست جدا کند و موجب بی‌پناهی و افسردگی فرزندان گردد.

عکس مطلب نیز لازم الصدق است ، یعنی ممکن است سبب جدایی و فروپاشی بنیان خانواده ، مادر باشد. به هر حال با تفاهم و مذاکره‌ی عاقلانه می‌توان از بروز حادثه‌ی تلخ و زیانبار طلاق جلوگیری کرد.

۳۰۳- لای لایی مینی ، خوتِ نَمَرَه؟! (تو که) لای لایی می‌دانی ، خوابت نمی‌برد؟! این مثل را درباره‌ی کسی می‌گویند که دیگران را پند می‌دهد ، ولی خود پند نمی‌گیرد و به دیگران راه خیر را نشان می‌دهد ، اما خود به راه شر می‌رود! به مصداق این بیت :

به افراد دیگر دهد وعظ و پند خود اما از آن پند نا بهره‌مند!

۳۰۴- یُولُوَه پَرار تَمَلَقَه ! لابه و اظهار عجز برادر تَمَلَق است!

«یُولُوَه» در گویش نهاوندی معادل «لابه» و احتمالاً گونه‌ای از آن است و به معنی خواستن چیزی از کسی همراه با عجز و خاکساری است. اما «تَمَلَق» خواستن چیزی از کسی همراه با چاپلوسی و بزرگ انگاشتن اوست . ضرب‌المثل ناظر به این نکته‌ی اخلاقی است که «اظهار عجز» و «چاپلوسی» هر دو مذموم است. زیرا چه خود را در برابر دیگری تحقیر کنی و چه دیگری را به ناحق بزرگ بدانی، هر دو نشانه‌ی ذلت‌پذیری و نداشتن مناعت طبع و شخصیت مستقل است.

۳۰۵- یِلَاج تُونِ حَمُوم مُرد! یِلَاج^۱ (با همه‌ی مهارت و زرنگی‌اش در قمار) ، سرانجام (از شدت فقر و تهی‌دستی) در گلخن حمام درگذشت!

۱- در فرهنگ معین ذیل لجلج (یللاج) آمده است: ابوالفرج محمدبن عبدالله ، مقامر و شطرنج باز معروف . وی در شیراز نزد عضدالدوله دیلمی می‌زیست و در سال سیصد و شصت و اندی درگذشت . لجلج در پاک بازی و قمار مثل است.

من سخن راست نوشتم، تو اگر راست بخوانی جرم لجلج نباشد، چو تو شطرنج ندانی

این ضرب‌المثل مشهور که به گویش نهاوندی نیز راه یافته در تفسیح قماربازان و نهی این عمل است. مراد آن است که امور ناروا و حرام، هر قدر هم شخص در آن‌ها کار کشته و آگاه باشد، سرانجام خوبی نخواهد داشت و به بدبختی و افلاس منجر خواهد شد.

۳۰۶- مَالْتَهُ قُرْصِ بِنِيرٍ ، هَمْسَاتِهِ دُزْ تَكُّ! مالت را محکم بگیر تا همسایه‌ات را به دزدی متهم نکنی!

در نگهداری مال و دارایی، هرگونه احتیاط و دور اندیشی لازم است، تا آن‌جا که گفته‌اند: پول بی زبان را به دست آدم زبان دار مده. و نیز گفته‌اند: مال یک‌جا می‌رود، ایمان هزارجا!

۳۰۷- مَالِ دُنْيَا مِثْلُ چَرَكِ دَسَه! مال و دارایی دنیا مثل چرک دست [رفتگی و ناپایداری] است!

یک حادثه کافی است تا در مدتی اندک، ثروت سرشاری را بر باد دهد. این مثل حاکی از بی‌وفایی و ناپایداری مال است. به قول شاعر:

بر مال و جمال خویشتن غره مشو مال جا کاین را به شبی برند و آن را به تبی!

۳۰۸- مَالِيمِ وَ كَلِيمِ ، عَقْلِمِ وَ كَلْمِ! [خیالم راحت است چون] مالم پیشم است، عقلم نیز در سرم است!

«کل» در گویش نهاوندی به جیب بغل لباس می‌گویند و گاهی هم به «بغل» اطلاق می‌شود. «بچه خفتی کلیم» یعنی بچه به بغلم خوابید.

این ضرب‌المثل را کسی به کار می‌برد که مدعی است تصمیمش عاقلانه و منطقی بوده و همان‌طور که عقل او در سر است و باید در سر باشد، مال و دارایی او هم باید کنارش باشد و کسی نزدیکش نرود. در این صورت پریشان حال و مضطرب نخواهد بود. چنان‌که شاعر گفته است:

عنان مال خودت را به دست غیر مده که پس گرفتن آن کم‌تر از گدایی نیست!

۳۰۹- مِثْلُ بَنِ ثَمُونٍ كَوْتًا جِس! [فلانی] مانند بند تنبان کوتاه ناپدید شد!

این ضرب‌المثل رواج یافته‌ی سال‌هایی است که برای استفاده از تنبان، به جای «کش» از «بندوطناب» کمک می‌گرفتند. هرگاه بند تنبان پاره و کوتاه می‌شد پیدا کردن دو سر آن برای بستن و گره زدن مشکل می‌شد.

تشبیه فرد گریزپا و بی احساس مسئولیت به بند تنبان کوتاه از باب استخفاف و تحقیر بوده است. زیرا چنین کسی فرار را بر دلیل و منطق ترجیح می‌دهد و به هنگام اقدام و عمل یا وفای به عهد غیث می‌زند!

۳۱۰- مِثْلُ تِبَالِهِ بَهَارِ كُشْكِس! [فلانی] مثل تپاله‌ی بهار از هم باز شد!

«تپاله» سوختی است که از فضولات چهار پایان می‌سازند و سابقاً سوخت زمستانی روستائیان از آنان تأمین شد. این ضرب‌المثل برای ذم و تحقیر است و خنده‌ی شخص تحقیر شده به «تپاله» ای که بر اثر باران تند بهاری از هم پاشیده، تشبیه شده است!

۳۱۱- مِثْ جُودِي كِه شَرِيكش مُرْدَه! [فلانی قیافه‌اش] مثل یک یهودی شریک مرده

است!

یعنی فلانی خیلی عبوس و غم‌زده و گرفته است. نهاوند به دلیل سابقه‌ی طولانی و تاریخی‌اش زیستگاه خاندان‌هایی از یهود بوده است و اکثر آنان در بازار به کسب و کار

مشغول بودند و با مسلمانان ارتباط و تعامل داشتند. از این‌رو در ضرب‌المثل‌های قدیم مردم نهاوند بازتاب‌هایی از زندگی با اقلیت‌های یهود را می‌بینیم. در این ضرب‌المثل، با توجه به روحیه مال‌اندوزی یهود در طول تاریخ، به نظر می‌رسد اندوه و تأثر یهودی از مرگ شریک نه از روی مهر و علاقه‌ی به اوست، بلکه از بیم فنا شدن سرمایه‌ی مشترک است!

۳۱۲- **مِث حَلاَجِ اِوَرزِمُو ، اَپْمَه‌ی خَیْمِ لایِی دَارِم ؟! مِث حَلاَجِ اَوَرزِمَانِ اَز پَنبَه‌ی خُودِم حَاشَا دَارِم !؟!**

مراد اصلی ضرب‌المثل این است که هیچ‌کس نمی‌تواند منکر نقص و ضعف‌های خود باشد. بالاخره من همینم که هستم، با همین شرایط و با همین خصوصیات و در همین طبقه، نه کم‌تر نه بیش‌تر. اما در مورد «حلاج آورزمان و قبول نداشتن پنبه‌ی خود» قطعاً به داستان خاصی مربوط می‌شود که نگارنده از آن بی‌خبر است. مثلاً ممکن است پنبه‌ی آورزمان محصولی غیر مرغوب بوده باشد.

۳۱۳- **مِث حُنَاقِ دِرَا مَ حَلِّیْم ! مِث حُنَاقِ بَه زَیْرِ گَلوِیْم دَر اَمَد!**
این ضرب‌المثل درباره‌ی کسی گفته می‌شود که کلام گوینده را قطع کند و میان سخنش بپرد! گویی چنین کسی «حُنَاق» شده و راه حلق گوینده را بسته است! (در گویش نهاوندی به این بیماری «حُنَاق» گفته می‌شود.) و شاعر در باب رعایت گفت و شنید گوید:

دادند دو گوش و یک زبانت زاغاز یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

۳۱۴- **مِث نِنِ تَوَه‌یَه ، پُشتِ رُو تَرَه ! [فلانی] مِث نَانِ سَاجِی اَسْت وَ پِشْتِ وَ رُو نَدَارَد!**
سابقاً پختن نان تابه‌ای یا ساجی در بین خانواده‌های شهر و روستای نهاوند رواج داشت و معمولاً این نان با نان‌های دیگر (لواش، سنگک و ...) این فرق را داشت که پشت و روی آن - هر دو - روی تابه (= تَوَه) و ساج پخته و برشته می‌شد.

این ضرب‌المثل درباره‌ی کسی به کار می‌رفت که در برخوردهای خانوادگی و اجتماعی بی‌چشم و رو و بی‌ملاحظه بود و حد و مرزها را نگاه نمی‌داشت و یک‌باره و بدون هیچ مکث و ملاحظه‌ای حرف آخر را - آن هم در قالبی دل‌آزار و تلخ - بیان می‌کرد. شاید مراد از «پشت و رو» حضور و غیاب باشد، یعنی فلانی چه روبه‌رو و چه پشت‌سر، سخن زشت و دل‌آزار خود را می‌گوید.

۳۱۵- **میث هزارپا رف گویشم!** [فلانی] مثل هزارپا به گویشم فرو رفت! یعنی همان‌طور که «هزارپا» گوش شخص به خواب رفته فرو می‌رود و در آن جای گیر می‌شود، فلانی هم با چنان زبان و بیانی سخن گفت و چیزهایی در گوش من خواند که مرا خواب کرد و مجال تعقل و تفکر را از من گرفت و ناگزیر تسلیم خواست او شدم. گوینده‌ی این ضرب‌المثل در واقع به غفلت و ندامت خود اعتراف می‌کند.

۳۱۶- **مُخَا دُزَه وَ دَسْمَال پیره!** [فلانی] می‌خواهد دزد را با دستمال بگیرد! این ضرب‌المثل درباره‌ی کسی گفته می‌شود که خیلی زرنک و نازک بین باشد و از هر چیزی به نفع خود اتخاذ سند کند.

۳۱۷- **مَر تُوْمَغِ دُو زَرْدینه نیه!** مگر [فلانی] تخم دو زرده گذاشته؟! این ضرب‌المثل برای بی‌اهمیت قلمداد کردن کار دیگران گفته شده است. یادآور می‌شود خانواده‌های شهر نهاوند در قدیم در خانه مرغ و خروس نگاه‌داری می‌کردند و تخم مرغ بخشی از تولید سنتی آن‌ها بود.

۳۱۸- **مُودَه مُودَه، خِرِ خِرِوش دیه شیه!** مردن مردن است، چه باک از سروصدای جان‌کندن!

هر زادنی را لا محاله مردنی از پی است، پس چه باکی از آن است. از امر محتوم و همه‌گیر بی‌می‌ناید داشت. این ضرب‌المثل را کسانی می‌گویند که به هنگام دست‌زدن

به کاری، ناگهان دل به دریا می‌زنند و عمل می‌کنند. بدون آن‌که از عواقب آن بهراسند و شگفت‌انگیز این است که اغلب چنین افرادی موفق هم می‌شوند!

۳۱۹- مکه رفته بونه‌ی، مکه در خونه‌ی! مکه رفتن [فلانی] بهانه‌است [وگر نه] مکه نزدیک خانه‌است!

ضرب‌المثل در تقیح کسانی‌است که برای کسب شهرت یا تجارت و سیاحت هزینه‌های سنگینی را به حج‌های مستحبی اختصاص می‌دهند، اما حاضر نمی‌شوند وجه آن را برای ایام و فقرای همان شهر که احیاناً خویشاوند یا در همسایگی او هستند، صرف نمایند و بالاخره مراد کلی آن‌است که هرکس در اطراف زندگی خود می‌تواند متولی امور خیری باشد که اجر و پاداش آن‌ها کم‌تر از ثواب زیارت خانه‌ی خدا نیست.

۳۲۰- مَمُونَه‌ی که زشت تَرَه، پِلِ بازیش بیش تَرَه! میمونی که زشت‌تر است، لودگی و مسخره‌بازی‌اش بیش‌تر است!

این ضرب‌المثل درباره‌ی کسی گفته می‌شود که برای جلب توجه دیگران ابلهانه خودشیرینی می‌کند و رفتار و حرکتی سبک دارد. این قبیل افراد می‌پندارند کمبودهای خود را با این کارها می‌توانند جبران می‌کنند.

۳۲۱- مَیوَرِ سِرِ شَالَه نِیَه بَخاری؟! مگر سِرِ شال (نوعی چوب) را در بخاری گذاشته‌است! «شال» نوعی درخت بوده که به مصرف سوخت می‌رسیده‌است. زمستان‌ها افراد متمکن از این چوب برای بخاری دیواری خود استفاده می‌کردند، زیرا خوش سوخت و کم‌دود بود.

سابقاً این ضرب‌المثل را درباره‌ی کسی به کار می‌بردند که می‌خواستند کارش را جزئی و بی‌اهمیت جلوه دهند و به او بگویند چه کار کرده‌ای؟ مگر سر شال را به بخاری گذاشته‌ای؟ تو که کار مهمی نکرده‌ای! (ضرب‌المثل ۳۱۷ نیز دیده شود) امکان این که «شال» در این ضرب‌المثل معنای دیگری داشته باشد، وجود دارد.

۳۲۲- میمو آ میمو خوشش نمیا، صَخَوخته آ هر دو! مهمان از مهمان خوشش نمی‌آید، صاحب‌خانه از هر دو!

شاعری شوخ طبع در باب میهمان چه نیکو سروده است:

مهمان راحت جان است ولی هم‌چون نفس خفه می‌سازد اگر آید و بیرون نرود!
مهمان‌نوازی از خصلت‌های نیکو و قدیمی مردم ایران از جمله همشهریان نهانندی است. در عین حال، خود را بر میزبان تحمیل کردن و تکرار این صحنه، هیچ‌گاه مطلوب و پسندیده نبوده است. میهمان‌نوازی مردم نهانوند در این بیت منعکس شده است:
از فروغ روی مهمان شد منور خانام خانام فانوس و مهمان شمع و من پروانه‌ام
نکته‌ی جالب در ضرب‌المثل این است که مهمان خودخواه و حریص چشم دیدن مهمان دیگر را ندارد، چون آزادی عمل او را محدود می‌کند! در این صورت میزبان هم حق دارد که چشم دیدن هیچ‌کدام از این نوع مهمان‌ها را نداشته باشد!

۳۲۳- میمو از یکی با، وِرش گوسر مَرَن! میهمان اگر یک نفر باشد برای او گاو سر می‌برند!

ضرب‌المثل در تقبیح مهمانی‌های دسته‌جمعی و تحمیلی است. به‌خصوص اگر درازمدت هم باشد! ذبح گاو و گوسفند و ... هم‌زمان با ورود مهمان از سنت‌های پسندیده‌ی گذشتگان بوده و بیان آن کنایه از حرمت به مهمان و مهمان‌نوازی است.

مضمون ضرب‌المثل دیگری این است: اگر آن‌طور که به مهمان می‌گذرد، به صاحب خانه هم بگذرد، مهمانی خوب است. تعبیری دیگر در این خصوص شده که قدری هم مستهجن است:

مهمان شب اول طلاست، شب دوم نقره، شب سوم مس و شب‌های بعد فس!

۳۲۴- مین دعوا، کَلُوا کَلوچَه قِس نِمکنن! میان دعوا نان شیرینی تقسیم نمی‌کنند! مشابه است با این ضرب‌المثل فارسی: «در جنگ حلوا بخش نمی‌کنند!» و زمانی به کار می‌رود که بخواهیم ضمن تقیح جنگ و درگیری، آسیب‌ها و ضرب و شتم‌های ناشی از آن را توجیه کنیم و با بیان آن از آسیب دیده دل‌جویی نماییم و به او آرامش نسبی بدهیم.

۳۲۵- مَی «حلال» دُونت وَا ما، مَی «حرام» مِیا هَم! وقتی می‌گویی «حلال» دهانت باز می‌شود و وقتی می‌گویی «حرام» دهانت بسته می‌شود! این ضرب‌المثل در تشویق کسب حلال و تقیح حرام‌خواری است. با این توجیه و استدلال که تلفظ واژه‌ی «حلال» بازماندن دهان را به دنبال دارد و تلفظ واژه‌ی «حرام» (به سبب حرف «م» آن) بسته شدن دهان را!